



دولت کارتر و فروپاشی دودمان پهلوی

خاویر گرو

دولت کارتر
و فروپاشی دودمان پهلوی

روابط ایالات متحده و ایران در آستانه انقلاب

ترجمه غلامرضا علی بابایی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: خاویر گرو Gil Guerrero, Javier
عنوان و نام پدیدآور: دولت کارتر و فروپاشی دودمان پهلوی، روابط ایالات متحده و ایران در آستانه
انقلاب/خاویر گرو/ترجمه غلامرضا علی بابایی
مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری: ۳۸۴ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۳۲۸-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: The Carter Administration and the Fall of Irans
Pahlavi Dynasty: Us - Iran Relations on the Brink
of the 1979 Revolution

موضوع: ایالات متحده -- روابط خارجی -- ایران/ایالات متحده -- روابط خارجی --

۱۹۷۷ - ۱۹۸۱ م

شناسه افزوده: علی بابایی، غلامرضا، ۱۳۲۹ - ۱۳۹۶.

رده‌بندی کنگره: ۹۱۳۹۶ غ ۹ الف/ع ۸/۸۸۳ E

رده‌بندی دیویی: ۳۲۷/۷۳۰۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۶۴۸۹۷



■ دولت کارتر و فروپاشی دودمان پهلوی

خاویر گرو ترجمه غلامرضا علی بابایی

آماده‌سازی و تولید: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی گرافیک: پرویز بیانی چاپ و صحافی: احمدی

نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۳۹۷، ۱۰۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.

هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

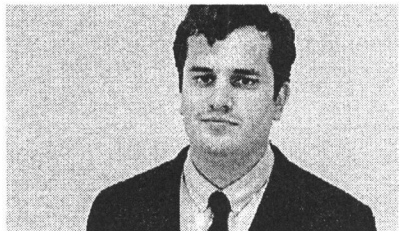
بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

طبقه دوم، تلفن، ۰۵ ۶۶۴۷۷۴

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

@ketabeparseh



خاویر گِرو

خاویر گرو فارغ التحصیل رشته امنیت بین الملل و کنترل جنگ افزار، تاریخ و سیاست بین الملل، استاد دانشگاه فرانسیسکو دو ویتوریای اسپانیا در رشته روابط بین الملل و تاریخ خاورمیانه و نیز استاد دانشگاه کلمبیای نیویورک است.

وی متخصص سیاست خارجی در دوران ریاست جمهوری کارتر است و کالبدشناسی فوق العاده‌ای از آن زمان درباره سیاست خارجی ایران ارائه می‌دهد. در این کتاب، میزان مراجعه نویسنده به منابع در حد خود شاهکاری است که کمتر در میان سایر کتاب‌ها دیده شده است.

به کجای این شب تیره بیاویزم قبای ژنده خویش را؟
پروردگارا! تا جان در بدن دارم می نویسم، زیرا این نوشتن سالهاست مرا در
برابر بزرگترین خطر روحی و جسمانی که با آن در چالش هستم، پایدار
نگه داشته است.

- مترجم

فهرست

۱۱	کنشگران امریکایی، انگلیسی و ایرانی
۱۷	دیباچه
۳۱	فصل اول: میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی سیاست خارجی کارتر
۵۱	فصل دوم: یک آتاتورک ناکام: شاه و ایران در ۱۹۷۷
۷۷	فصل سوم: حقوق بشر و صدور جنگ‌افزار
۱۰۵	فصل چهارم: اشک‌ها و صراحی‌ها
۱۱۹	فصل پنجم: سایه آیت‌الله
۱۳۵	فصل ششم: کبریت و جنگل: به سوی انقلاب
۱۶۹	فصل هفتم: انقلاب
۱۹۵	فصل هشتم: از دست رفتن ابتکار عمل ناتوانی در واشنگتن و تهران
۲۲۷	فصل نهم: فکر کردن به چیزی که فکر کردن نیست
۲۶۵	فصل دهم: پایان یک عصر: پیروزی انقلاب
۳۰۹	فرجام سخن
۳۲۵	پی‌نوشت‌ها
۳۷۱	منابع
۳۷۹	نمایه

کنشگران امریکایی، انگلیسی و ایرانی

امریکایی‌ها

- دیوید آرون. معاون مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور (۱۹۷۷-۱۹۸۱)
- آلفرد آرتون. دستیار وزیر خارجه در امور خاورمیانه (۱۹۷۴-۱۹۷۸)
- مایکل بلومنتال. وزیر خزانه‌داری (۱۹۷۷-۱۹۷۹)
- هرولد براون. وزیر دفاع (۱۹۷۷-۱۹۸۱)
- زیگنیو برژینسکی. مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور (۱۹۷۷-۱۹۸۱)
- جیمی کارتر. رئیس‌جمهور ایالات متحده (۱۹۷۷-۱۹۸۱)
- پاتریشیا دریان. دستیار وزیر امور خارجه در امور حقوق بشر (۱۹۷۷-۱۹۸۱)
- چارلز دانکن. معاون وزیر دفاع (۱۹۷۷-۱۹۸۱)
- فیلیپ گاست. رئیس هیئت مستشاری نظامی ایالات متحده در ایران (۱۹۷۷-۱۹۷۹)
- ریچارد هلمز. سفیر ایالات متحده در ایران (۱۹۷۳-۱۹۷۷)
- رابرت هایزر. فرستاده ویژه نظامی ایالات متحده به ایران (۱۹۷۹)
- هامیلتون جردن. مشاور رئیس‌جمهور و رئیس کارکنان کاخ سفید (۱۹۷۹-۱۹۸۰)
- جرج لامبراکیس. رایزن سیاسی سفارت ایالات متحده در تهران (۱۹۷۶-۱۹۷۹)
- دیوید مک گافی. سرکنسول ایالات متحده در اصفهان (۱۹۷۸-۱۹۷۹)
- مایکل مترینکو. سرکنسول ایالات متحده در تبریز (۱۹۷۶-۱۹۷۹)
- جک میکلوш. وزیرمختار امریکا در ایران (۱۹۷۴-۱۹۷۸)

۱۲ ■ دولت کارتر و فروپاشی دودمان پهلوی

- والتر ماندیل. معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده (۱۹۷۷-۱۹۸۱)
- چارلز ناس. وزیر مختار آمریکا در ایران (۱۹۷۸-۱۹۸۰)
- دیوید نیوسام. معاون وزیر خارجه در امور سیاسی (۱۹۷۸-۱۹۸۱)
- هنری پرشت. مسئول میز ایران در وزارت خارجه در امور سیاسی (۱۹۷۸-۱۹۸۱)
- هرولد ساندرز. دستیار وزیر خارجه در امور خاورمیانه (۱۹۷۸-۱۹۸۱)
- جیمز شلزینگر. وزیر انرژی (۱۹۷۷-۱۹۷۹)
- ریچارد سکورد. رئیس نیروی هوایی گروه مستشاری نظامی در ایران (۱۹۷۷-۱۹۷۸)
- گری سیک. عضو شورای امنیت ملی، متخصص امور ایران (۱۹۷۷-۱۹۸۱)
- ویلیام سولیوان. سفیر ایالات متحده در ایران (۱۹۷۷-۱۹۸۰)
- ویکتور تامست. سرکنسول ایالات متحده در شیراز (۱۹۷۶-۱۹۷۹)
- استانسفیلد ترنر. رئیس سیا (۱۹۷۷-۱۹۸۱)
- سایروس ونس. وزیر امور خارجه (۱۹۷۷-۱۹۸۰)

انگلیسی‌ها

- دزموند هارنی. نماینده مورگان گرنفل در ایران (۱۹۷۴-۱۹۷۹)
- آنتونی پارسونز. سفیر بریتانیا در ایران (۱۹۷۴-۱۹۷۹)

ایرانی‌ها (سلطنت‌طلبان)

- امیر خسرو افشار. وزیر خارجه (۱۹۷۸-۱۹۷۹)
- اسدالله علم. وزیر دربار (۱۹۶۷-۱۹۷۷)
- علی امینی. نخست‌وزیر ایران (۱۹۶۱-۱۹۶۲)
- جمشید آموزگار. نخست‌وزیر ایران (۱۹۷۷-۱۹۷۸)
- هوشنگ انصاری. رئیس هیئت‌مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران (۱۹۷۷-۱۹۷۸)
- ارتشبد غلامرضا ازهاری. نخست‌وزیر ایران (۱۹۷۸-۱۹۷۹)
- شاپور بختیار. نخست‌وزیر (۱۹۷۹)
- منوچهر فرمانفرمائیان. سفیر ایران در ونزوئلا (۱۹۷۲-۱۹۷۹)
- منوچهر گنجی. وزیر آموزش و پرورش (۱۹۷۶-۱۹۷۸)
- ارتشبد عباس قره‌باغی. رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران (۱۹۷۹)
- امیرعباس هویدا. نخست‌وزیر (۱۹۶۵-۱۹۷۷)؛ وزیر دربار (۱۹۷۷-۱۹۷۸)
- احسان نراقی. جامعه‌شناس
- ارتشبد غلامعلی اویسی. فرمانده حکومت نظامی تهران (۱۹۷۸-۱۹۷۹)
- فرح پهلوی. ملکه ایران (۱۹۵۹-۱۹۷۹)

محمدرضا پهلوی. شاه ایران (۱۹۴۱-۱۹۷۹)
پرویز راجی. سفیر ایران در انگلستان (۱۹۷۶-۱۹۷۹)
جعفر شریف‌امامی. نخست‌وزیر (۱۹۷۸)
ارتشبد حسن توفانیا. معاون وزیر جنگ (۱۹۷۵-۱۹۷۸)
اردشیر زاهدی. سفیر ایران در ایالات متحده (۱۹۷۳-۱۹۷۹)

مخالفان

عباس امیرانتظام. عضو جبهه ملی
ابوالحسن بنی‌صدر. مشاور آیت‌الله خمینی در پاریس
مهدی بازرگان. نخست‌وزیر و رئیس دولت موقت (۱۹۷۹)
محمد بهشتی. عضو جنبش زیرزمینی آیت‌الله در ایران
صادق قطب‌زاده. از یاران نزدیک آیت‌الله در دوران تبعید در پاریس
[آیت‌الله] سید روح‌الله خمینی. رهبر انقلاب (۱۹۷۹-۱۹۸۹)
ناصر میناچی. از رهبران مخالفان
حیسنعلی منتظری. از مخالفان، زندانی از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸
کریم سنجابی. دبیرکل جبهه ملی ایران
علی شریعتی. روشنفکری که نظریه‌پرداز انقلاب به حساب می‌آید.
محمد کاظم شریعتمداری. رهبر میانه‌رو مخالفان مذهبی
محمود طالقانی. بنیانگذار نهضت آزادی ایران و عضو شورای انقلاب
ابراهیم یزدی. سخنگوی آیت‌الله خمینی در پاریس

ADST	انجمن آموزش و پژوهش‌های دیپلماتیک
AFPBD	اسناد پایه سیاست خارجی امریکا
CMES	مرکز پژوهش‌های خاورمیانه
CREST	ابزار جست‌وجوی اسناد سیا
DNSA	آرشیو دیجیتال امنیت ملی
DSB	بولتن وزارت امور خارجه
DUSED	اسناد سفارت امریکا
FAOHP	پروژه تاریخ شفاهی امور خارجه
FIS	بنیاد مطالعات ایران
IOHP	پروژه تاریخ شفاهی ایران
JCPL	کتابخانه و موزه ریاست جمهوری کارتر
MHSL	کتابخانه انجمن تاریخی مینه‌سوتا
NARA	سازمان ملی اسناد و آرشیو
OHIC	مجموعه تاریخ شفاهی
PPJC	اسناد عمومی جیمی کارتر

دیباچه

ریچارد هلمز^۱ سفیر پیشین ایالات متحده آمریکا و همسرش سنتیا^۲ آخرین دیدار خود را از شاه مخلوع ایران در خلال دیدارشان از بیمارستانی در نیویورک در ۱۹۷۹ به عمل آوردند. شاه با تلخکامی از آن‌ها پرسید که «چرا ایالات متحده وی را در میان زمین و هوا رها کرده است؟» از آن‌ها می‌پرسید «چرا شما می‌خواهید آنچه را که روی هم انباشته‌ایم، به یک‌باره نابود کنید؟» شاه به ضرس قاطع مطمئن به نظر می‌رسید که دولت کارتر کوچک‌ترین نقشی در سرنگونی حکومت او نداشته است. وی به‌طور مکرر به رویدادهایی اشاره می‌کرد که انقلاب در صدد بود تا یک دولت دموکراتیک را جایگزین شاهنشاهی پهلوی کند تا به مذاق واشنگتن خوش آید. شاه از آن متعجب بود که چرا کارتر به گونه‌ای مکرر از اطمینان آمریکا درباره حمایت این کشور از شاه سخن رانده است و با اعتمادی که به این سخنان خود داشت دائماً آن را تکرار می‌کرد. شاه بیمار و افسرده که بستر خود را در بیمارستان سفت چسبیده بود، همچنان

1. Richard Helms

2. Cynthia Helms

میهمانان خود را زیر رگبار سؤال گرفته بود، «شما چرا این کار را کردید؟» سکوت خانواده هلمز شاه را رها کرده بود تا به سؤالات خود پاسخ‌هایی بدهد که رایحه خیانت از آن استشمام می‌شد. شاه غرق در اندیشه‌های خود بود و می‌گفت: «مشکل اصلی از روند بسیار شتاب‌زده آزادسازی سیاسی ناشی شد» که کارتر وی را در باب اجرای آن‌ها تحت فشار قرار داد. کارتر در صدد آن بود که نظامی دموکراتیک در ایران برقرار سازد و کمی از قدرت شاه بکاهد. کارتر این کار را با فرایند لیبرالی شدن شروع کرد، اما به‌رغم نتیجه‌ای که از هرج‌ومرج و خشونت عایدش شد، روی حرف‌های خود تکیه نکرد و شاه را در نهایت رها کرد. شاه در ادامه گفت که «تغییرات من درست بود ولی ایران کشوری به سبک غربی نیست تا پذیرای نوعی دموکراسی به آن سبک باشد»^[۱]

به‌غیر از ریچارد هلمز، ایرانیان اندکی از امور داخلی ایران سررشته داشتند. وی بین سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۳ رئیس سازمان مرکزی اطلاعات امریکا (سیا) و از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ سفیر ایالات متحده در ایران بود و طی آن سال‌ها با دور زدن وزارت خارجه که با شاه ترتیب این کار را می‌داد، مذاکرات حساسی را پی می‌گرفت و بسیاری مقامات واشنگتن را در حاله‌ای از ابهام نگه می‌داشت.^[۲]

روایت سینتیا هلمز از آخرین دیدارشان با شاه، روایتی معصومانه و یا مجموعه‌ای بی‌غرضانه نیست که در کتاب همسر یک سفیر در ایران از آن سخن به میان آمده است. از روزی که شاه ناگزیر از تبعید شد (ژانویه ۱۹۷۹) و به‌ویژه پس از ماجرای گروگان‌گیری در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۳ آبان ۵۸)، مقامات، سیاستمداران و سیاستگذاران انگشت اتهام را به طرف رقبای خود دراز کردند که، چه کسی ایران را از دست داد. هلمز با امعان نظر به دوران سفارت خود در ایران در دوران ریاست جمهوری نیکسون و فورد، مانند بسیاری از مقامات دیگر دولت (در وهله نخست با هنری کیسینجر نرد عشق می‌باخت و رفیق گرمابه و گلستان وی بود) و در این میان جیمی کارتر را مقصر می‌دانست. در پی نقل این ماجرا، دولت کارتر همراه با اکثریتی رادیکال و جدید مستقر در

مجلس نمایندگان امریکا بدون هیچ احساس مسئولیتی، ورق اتهام را رو به سوی شاه برگرداندند و او را کسی دیدند که سیاست واشنگتن را به طرف خود سوق داد و پایه‌های استراتژیک دو کشور را با انتقاد مداوم از شاه در خصوص تحت فشار قرار دادن رژیم شاه از طریق حقوق بشر، فروش جنگ‌افزار و فرایند لیبرالیزه کردن به لرزه درآورد. درست در زمانی که شاه احتیاج داشت تا با دادن دلگرمی، امواج ناآرامی و سرکوب را کاهش دهند، امریکا به مقابله برخاست، وی را گیج و مبهوت کرد و پشتیبانی ناچیزی را از وی به عمل آورد. با بدتر شدن اوضاع، سیگنال‌های گمراه‌کننده و فقدان یک سیاست منسجم در برابر مخالفان ایران اتوریته شاه را خدشه‌دار کرد. نتیجه آنکه نه رئیس‌جمهور نیکسون و نه فورد دست به چنین کاری نزدند و هرگز نگذاشتند که ابرهای تیره و تار فضای روابط بین تهران و واشنگتن را ببوشاند. آن‌ها از هرگونه تصمیم قاطعانه‌ای که حامی شاه علیه نیروهای انقلابی باشد، پشتیبانی می‌کردند و مانع از خلع وی از قدرت و هرج‌ومرج متعاقب آن می‌شدند.

کارتر در عوض سه خط‌مشی جدید مرکب از یک سیاست سه‌مرحله‌ای را در پیش گرفت که منافع امریکارا در کشور تأمین کند: (۱) سعی کرد اصلاحاتی در رژیم شاه ایجاد کند؛ (۲) پس از آنکه اصلاحات مخالفان را وادار به عقب‌نشینی کرد، کارتر کشتی توفان‌زده شاه را نجات دهد؛ (۳) وقتی روشن شد که نمی‌تواند شاه را نجات دهد، سعی کند آن را با یک دولت میانه‌روتری جایگزین کند. با این وجود اشکال کار در آن بود که کارتر هیچ‌گاه از منافع قابل‌دسترس برای نیل به اهداف یادشده استفاده نکرد و همیشه آن را طرد می‌نمود. به گفته سایمون سفارتی،^۱ ناتوانایی کارتر برای تصمیم‌گیری قاطعانه درباره امکاناتی که در اختیار داشت سبب آن شد که «اوضاع دولت بسیار بحرانی‌تر از قبل شود».^[۲]

کارتر بحران ایران را با کوهی از اشتباهاتی که بیشتر از خودش سرچشمه

می‌گرفت، مدیریت می‌کرد. احتیاط بیش از حد، تناقض، سرهم‌بندی، ناکامی در برابر عدم توجه کافی به مسئله، تا جایی که زمان از دست می‌رفت، سوء اعتماد به مقامات امریکایی مستقر در صحنه، و عدم توانایی و تسلط بر منازعاتی که کابینه‌اش را دستخوش هرج و مرج و طاعون کرده بودند. نتیجه کار، سقوط شاه و ایران بود که دیگر سدی در برابر منافع اتحاد شوروی و توسعه‌طلبی آن برای امریکا ایجاد نمی‌کرد.

روایت دیگری که در سال‌های اخیر با چاپ آثاری از اندرو اسکات کوپر^۱ منتشر شده است، انگشت اتهام را به طرف نیکسون و فورد دراز می‌کند، در عین حال گوشه چشمی هم به کارهای کارتر دارد. کوپر بر توافقی‌های پنهان پشت پرده بین شاه و رؤسای دو دولت پیشین، یعنی نیکسون و فورد، پرتوی می‌افکند و در این رهگذر به نتایج فاجعه‌بار فروش جنگ‌افزارهای امریکایی و صدور آن به ایران و تأثیر بسیار سوئی که بر قیمت‌های نفت، تورم و در نهایت اقتصادهای ایران و امریکا داشت، می‌رسد. فرض بر این بود که شاه با استفاده از پشتیبانی کیسینجر سعی داشت هر چه را که به مذاقش خوش می‌آید، به خصوص در مورد خرید جنگ‌افزار انجام دهد و آن را در زرادخانه خویش جای دهد که این روند تأثیری ناگوار بر اقتصاد ایران و ثبات آن داشت و حرص و طمعی را در انتظارات در حال تشتت آن دسته از ایرانیان به وجود آورد که بعداً مورد بهره‌برداری و سوء استفاده مخالفین رژیم قرار گرفت.

محور توصیف حاضر بر این اصل قرار دارد که طبق دکترین نیکسون، شاه آن قدر جنگ‌افزار گران‌قیمت امریکایی به زرادخانه خود سرازیر کرد که توانست از عهده ایفای نقش ژاندارمی منطقه خلیج فارس برآید. «سیاست دو ستون» نیکسون در منطقه خلیج فارس بر دو کشور ایران و عربستان سعودی متمرکز بود و هدف آن تضمین امنیت خلیج فارس و مدیریت جریان آزاد نفت در

مسلخی بود که شوروی آن را به وجود آورده بود. اگر ایران نقش ژاندارمی منطقه را به خوبی ایفا می کرد، خیال امریکا از بابت امنیت منطقه برای عدم درگیری در سایر مناطق راحت و آرام بود. تحت رهنمودهای نیکسون و کیسینجر، شاه دارای «کارت سفیدی» بود که می توانست براساس آن نیروهای مسلحی ایجاد کند که بتواند آمال امریکارادر منطقه خلیج فارس و ایران برآورده سازد.

اما ایران خیلی زود متهم شد که خرید سخت افزارهای نظامی اش از امریکا غیرمنطقی و متناسب با نیازهای کشور نیست. اما کیسینجر از این میزان مصرف شاه دفاع و حتی آن را تشویق می کرد که این روند به رونق صنایع جنگ افزار امریکا، حتی وقتی که در حضيض فعالیت بودجه نظامی خود هستند، کمک می کند. افزون بر آن، کیسینجر به فروش جنگ افزارهای امریکایی به عنوان فرایندی که به موازنه پرداخت های آن در ایران مساعدت می کرد، کمک می نمود. بنابراین کیسینجر، فروش عظیم جنگ افزارهای امریکایی به ایران و نفت فراوان وارداتی این کشور به راحتی چرخه دلار را به گونه ای به حرکت درمی آورد که می توانست توازن دلار بین دو دولت را برقرار کند. با این وجود، ایران برای موازنه این پرداخت های خود ناگزیر از افزایش قیمت های نفت در بازار برای فرونشاندن اشتهای خرید اسلحه خود بود و همین موجد اختلافاتی با واشنگتن می شد. در این میان، صنایع اسلحه امریکا و پنتاگون که از این فرایند دل و جرتی یافته بودند، باعث افزایش هزینه های سالانه جنگ افزار شدند.

دور باطل وقتی شروع شد که واشنگتن و تهران باران اتهام و سوءمدیریت را به سوی یکدیگر نشانه رفتند. سرانجام وقتی که اقتصاد امریکا از افزایش قیمت های نفت رنج می برد و به شدت از شاه به علت نگرش جنگ طلبانه اش بر سر مسئله دلخور بود، فورد به طور ضمنی با عربستان سعودی طرح دوستی ریخت تا برای تنبیه شاه، سیل نفت آن کشور را به بازارها سرازیر کند و باعث گندی روند افزایش قیمت های نفت شود. این قضیه پس از آن روی داد که فورد در ادامه دوران ریاست جمهوری اش (دست به ترمیم کابینه خود زد که منجر

به تضعیف کیسینجر و تقویت موضع ویلیام سایمون^۱ وزیر خزانه‌داری امریکا شد که شدیداً با سیاست‌های شاه و معاملات کیسینجر با او به مخالفت برخاسته بود). در نتیجه، ایران میلیارد‌ها دلار از درآمدهای نفتی خود را از کف داد و سبب شد تا تهران به وام متکی شود و هزینه‌هایش را به شدت کاهش دهد.^[۴] قیمت‌های نفت برای ثبات شاهنشاهی پهلوی حائز اهمیت بود و نیز ترکیبی از تورم، نوسانات قیمت نفت و بیکاری شدید، توفان عظیمی برپا کرد که نتیجه‌اش فلج شدن اقتصاد ایران بود.

با این توصیف، اغلب تصور می‌شود که شاه حتی بدون داشتن بحران اقتصادی در معرض خطر قرار می‌گرفت. در واقع سیاست‌های تجددطلبی وی در تضاد با محافظه‌کارترین عناصر جامعه ایران بود و فقدان اصلاحات، پیروان آن را ناامید کرده بود و این امر بدون توجه به آن صورت می‌گرفت که معلوم نبود جهش‌های اقتصادی به نفع آنان بود یا به ضرر آنان. همان طوری که ریچارد هلمز در ۱۹۷۵ پیش‌بینی کرده بود، منازعه بین «رشد سریع اقتصادی و تجددطلبی در برابر یک حکومت خدایگان‌محور، منبع اصلی غم و ناراحتی و عدم قاطعیت در خصوص ثبات ایران و آینده آن بود. وی با ارائه شواهد تاریخی پیش‌بینی کرد که شاه ناگزیر خواهد بود که یا از پنجه‌های قدرت خود بر قدرت مطلق دست بردارد و یا در آینده با ناآرامی روزافزونی مواجه شود.^[۵]

سیلی فورده به صورت شاه تغییری در رفتار جنگ‌طلبانه و جاه‌طلبی‌اش نداشت، یعنی آن‌طور که واشنگتن انتظار داشت، ولی به نحو مؤثری رژیم وی را فلج کرد و تأثیرات مخربی بر آن گذاشت. به گونه‌ای که اسدالله علم وزیر دربار گلایه می‌کرد: «در کشور مدعی هستیم که در آستانه تمدن بزرگ قرار داریم، با این وصف مرتباً با قطع برق مواجه‌ایم، حتی نمی‌توانیم آب و برق پایتخت را تضمین کنیم»^[۶] با این حال، علم مسئولیت این کارها را به گردن

بی کفایتی دولت می انداخت که مهار آن به دست رقیبش یعنی امیرعباس هویدا بود. ایرانی ها به نحو روزافزونی به فساد و بی کفایتی دولت و نیز شاه اشاره داشتند. رژیم شاهنشاهی دائماً زیر رگبار سؤالات بود و نتایج حاصله نیز وخیم. فقدان اصلاحات سیاسی شاه و تمرکز قدرت در دستان وی، سبب آن شد که بسیاری از لیبرال ها و میانه روهای ایرانی که می توانستند با آغوش باز او را دربرگیرند در نهایت مخالفان و رهبر آن را برگزیدند. در ۱۹۷۷ (۵۶-۱۳۵۵) شاه دیگر دیکتاتوری بی آبرو بود که هیچ پایگاهی در میان مردم خود نداشت، و فقط در خدمت منافع امریکا بود. کارتر وارث چنین چیزی بود و در برابر این اوضاع که از اتحاد فورد با عربستان سعودی سرچشمه گرفته بود کار چندانی از دستش بر نمی آمد. ماشین صادرات جنگ افزار را هم که نیکسون راه انداخته بود. وقتی کارتر زمام امور کاخ سفید را در دست گرفت، سازوکاری که سرانجام شاه را از پای در آورد عملاً فعال بود و او فرصت یا وسیله ای برای اصلاح آن نداشت.

روایت دموکرات ها مغایر با روایت جمهوری خواهان است و نشان می دهد کارتر نقش درجه دومی در فرایند انقلاب ایران در دوران ریاست جمهوری خود داشته است. سیمای کارتر به عنوان یک قربانی ناآگاه دادوستدهای شرورانه ای ترسیم شده که در طول دولت های قبلی چیده شده بود. در حالی که اهمیت دکنترین نیکسون به خوبی مستند شده، از جمله روابط ضعیف وی با ایران که در نهایت به تورم افسار گسیخته و غیر قابل مهار اقتصادی انجامید که ناشی از واردات جنگ افزار و قمارهای خطرناکی بود که قیمت های نفت باعث آن شده بود، اهمیت کارتر نمی تواند به طور کامل نادیده گرفته شود. اگر معاملات فورد با مقامات عربستان سعودی بر سر صادرات نفت به شدت به موقعیت شاه ضربه زد، اقدامات کارتر تیر خلاص آن را صادر کرد. شاه به اقدامات اقتصادی فورد چندان بها نمی داد ولی در مورد کارتر از این رویه پیروی نکرد. با ترکیبی از سیاست های این دو رئیس جمهور است که می توان به یک جمع بندی رضایت بخش رسید (البته انکشافات داخلی، سیاسی و مذهبی در این معادله

به حساب آورده نشده‌اند). از آنجا که تاریخ‌نویسان با استفاده از اسناد جدید طبقه‌بندی شده به کند و کاو دوران نیکسون و فورد پرداخته‌اند، پردهٔ مربوط به کارتر هنوز کنار نرفته است. هدف از نگارش این کتاب پی گرفتن مطالعات اخیر در دوران ریاست جمهوری نیکسون و فورد و شاه ایران است که مستندی به‌روز و متوازن از سیاست خارجی دولت کارتر و شاه ایران ارائه می‌دهد.

کارتر چه نقشی در سقوط شاه داشت؟ اگر قضیه را از جنبهٔ اعتبار آن بررسی کنیم، کارتر و بسیاری از مقامات دیگر در واشنگتن، اغلب از تأثیرات خوب سرازیر شدن سیل نفت عربستان سعودی به بازارهای جهان و نیز هزینه‌های سنگین واردات بی‌رویهٔ جنگ‌افزار به ایران، که فشاری طاقت‌فرسا به اقتصاد وارد می‌کردند، بی‌خبر بودند. در حالی که بسیاری را تشخیص بر این بود که اقتصاد ایران ره به سوی ترکستان و آشوب می‌برد، کسی دامنهٔ این بحران و تبعات آن را پیش‌بینی نمی‌کرد. از این‌رو، فشاری که دولت کارتر در خصوص حقوق بشر و آزادسازی فضای سیاسی بر شاه اعمال می‌کرد مبتنی بر یک جمع‌بندی اشتباه از ثبات ایران بود. اگر دولت کارتر، به احتمال قوی از مشکلات ایران کاملاً آگاهی داشت (به‌ویژه شرایط پزشکی جسمانی شاه)، این فشار کمتر و آرام‌تر صورت می‌گرفت.

در میان بحران اقتصادی و سیاسی، نقش جیمی کارتر باعث ایفای حرکتی شد که روند حوادث را تغییر داد. به گفتهٔ پرفسور میلانی، «نامزدی کارتر برای مقام ریاست جمهوری، سیاست حقوق بشری، تفسیرهای گاهی نیشدار وی دربارهٔ حکومت غیر مردم‌سالار شاه و پوشش روزافزون رسانه‌های جمعی غرب از شکنجه و سانسور در ایران، ناگهان روحیه‌ای فرح‌بخش به مشام مخالفان ایران رساند.»^[۷] همان‌طور که علم به شاه هشدار داده بود، کارتر می‌تواند «حتی خری بزرگ‌تر از رئیس‌جمهور فورد باشد» که او را عامل دل‌مردگی اقتصاد ایران می‌دانند.^[۸]

علم گله‌مندانه می‌گفت «معلوم نیست که کارتر چه بلایی می‌خواهد سر

دنیا بیاورد، او یک بچه‌دهانی نابلد است.»^[۹] با گذشت زمان، شاه رفته‌رفته متقاعد شد که شیوه کارتر ممکن است «شیوه‌ای از نوع جان‌کندی» باشد و وی را ناچار کند که فضای لیبرالی بیشتری را بگشاید. رئیس‌جمهور کارتر برای انجام اصلاحات فشار بیشتری می‌آورد و از شاه حساب بیشتری می‌خواست.^[۱۰] شاه با این افکاری که در اعماق مغزش به او هجوم می‌آوردند، هیچ تردیدی به خود راه نمی‌داد که مکرر به مشاورانش بگوید: ترجیح می‌دادم فوراً دوباره به ریاست‌جمهوری امریکا انتخاب می‌شد.^[۱۱]

افزون بر مخالفان، دیپلمات‌های ایرانی و مقامات دولتی نیز مناظره‌های تلویزیونی را پی می‌گرفتند و جریان انتخاب ریاست‌جمهوری را دقیقاً دنبال می‌کردند. هربار که اسمی از ایران به میان می‌آمد توجه آن‌ها و تفسیرهای متصل به آن پی گرفته می‌شد.^[۱۲] این وسواس نسبت به ایالات متحده و رئیس‌جمهوری بعدی آن به احساسی مربوط می‌شد که بسیاری از ایرانیان آن را به احساس تأثیرگذاری امریکا بر ایران مربوط می‌کردند. بعد از کودتایی که منجر به سقوط نخست‌وزیر، دکتر محمد مصدق، در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد، بسیاری تصور می‌کردند که واشنگتن در پشت پرده آن بوده است (درواقع مخالفان، شاه را یک شاه امریکایی می‌دانستند). در تصور ایرانیان این‌طور جا افتاده بود که بدون امریکا، انجام هیچ کاری قابل‌تصور نیست. در سال ۱۹۷۷، بسیاری از ایرانیان به این مشکوک بودند که رهبری مدعی است که امریکا در صدد ایجاد مستعمراتی در اطراف شهرهای بزرگ ایران است.^[۱۳]

بسیاری از کسانی که دستی در حساب و کتاب سیاسی ایران داشتند، به گونه‌ای نامتناسب به دولت کارتر واکنش نشان دادند. درباره شاه شک داشتند و یا درباره او احساس ناراحتی می‌کردند. این ایده که ایالات متحده شاه را رها کرد و او را آسیب‌پذیر ساخت، باعث شیر شدن و جسارت مخالفان شد. ایرانی‌ها حرکات دیپلمات‌های امریکا را به دقت زیر نظر داشتند و هر قدم اشتباهی را به حساب دل‌خوری کارتر از شاه می‌گذاشتند.^[۱۴] در واقع، کارتر نه فقط شاه را برای

مبارزه با کمونیسم لازم داشت، بلکه می‌خواست از طریق او جریان آزاد نفت از طریق خلیج فارس عبور کند. وی حتی شاه را لازم داشت تا با فقر، بی‌عدالتی، و نابرابری در ایران بجنگد. در غیر این صورت، دولت کارتر فکر می‌کرد که شاه هرگز نخواهد توانست حکومتی نیرومند و ثابت در ایران برقرار کند و ایالات متحده در این رهگذر متهم به حمایت از یک دیکتاتور بی‌رحم می‌شد. از این رو کارتر برای اجتناب از سیاست نزدیک‌بینی که خطر تبدیل ایران علیه شاه و ایالات متحده را داشت، وی را تحت فشار قرام‌داد تا فضای باز سیاسی را به این امید بگشاید که اقدامات حاصل، به حمایت مردمی بسیار گسترده از وی بینجامد. با این وصف، سیاست کارتر به گونه‌ای انتخاب شد که در نهایت مهر تأیید حمایت ایالات متحده از شاه را در بر نداشته باشد، و با زور به پشتیبانی از وی برنخیزد. مخالفان بر این باور بودند که موقعیت حاضر، فرصتی را در اختیار آن‌ها نهاده است تا با رژیم به رویارویی برخیزند. رهبری بر امواج اقتصادی و سیاسی و نارضایتی دینی سوار نشد ولی به جای آن و بی هیچ تردیدی روی ناکامی بزرگ کارتر حساب می‌کرد که نمی‌تواند برای نجات شاه تصمیمی قاطع اتخاذ کند.

شاه برای خود شیرینی در برابر کارتر یعنی رئیس‌جمهور جدید، نخستین گام را برداشت و فضای بازی را گشود که منجر به آزادی زندانیان سیاسی، و کاهش خودکامگی بود. با همین مختصر فشاری که از جانب واشنگتن وارد شد و نیز تعقیب برنامه فضای باز سیاسی و انتقادی که مخالفان از سوابق حقوق بشر به عمل آوردند، شاه به آن‌ها درجه‌ای از آزادی داد تا به فعالیت بپردازند که شامل آزادی بیان نیز می‌شد به طوری که از زمان مصدق شاهد آن نبودند. حقیقت این است که این رویدادها در زمانی حادث می‌شد که نارضایتی بر سر شرایط اقتصادی روند صعودی داشت و حمایت و رهبری مخالفان به آن دامن زد.

با شروع شورش‌ها در ژانویه ۱۹۷۹ (دی ۱۳۵۷)، پاسخ شاه گیج‌کننده بود و شامل سرکوب‌های خشونت‌آمیز تظاهرکنندگان و ساعات منع رفت‌وآمد (حکومت نظامی) همراه با اعطای امتیازات سیاسی بود. اما این اقدامات مخالفان

را راضی نکرد و اقدامات سرکوب کننده باعث تشدید آتش خشم علیه شاه شد. شاه که در انتظار رهنمود واشنگتن بود، در مدیریت بحران، نه رفتاری بسیار نرم داشت و نه رفتاری بسیار خشن، اما با گذشت زمان، فرصت های شاه کم و کمتر شد. در این میان او علائم و پیام های متضاد و مغایری از واشنگتن دریافت می کرد^[۱۵] که بخشی از آن به خاطر عدم هماهنگی بین کاخ سفید، وزارت خارجه، و سفیر سولیوان بود، و بخشی دیگر به خاطر عدم انسجام رویکردی بود که از ناحیه اعتراضات مخالفان ایرانی دیده می شد. از زمانی که کارتر هم و غم خود را متوجه مذاکرات کمپ دیوید کرده بود، هیچ خط مشی یکپارچه ای که از جناح های مختلف متضمن رهبری قابل مشاهده باشد قابل رؤیت نبود. واشنگتن توجهی جدی به اوضاع درهم و برهم ریخته ایران نشان نداد تا آنکه بسیار دیر شد. برای بسیاری از ناظران واشنگتن به ویژه آن هایی که در وزارت خارجه آمریکا بودند هیچ فوریتی در مورد ایران نبود تا اینکه اوضاع به قدری وخیم شد که جای کمی برای مانور باقی گذاشت.

اما حتی وقتی که سرانجام کارتر معترضان ایران را مورد خطاب قرار داد، نتوانست حمایتی مجدد از شاه به عمل آورد و در این راستا با ناکامی روبه رو شد. در عوض، در بهترین شرایط، از او پشتیبانی دوپهلوی به عمل آورد و به سرکوب مخالفان پرداخت، البته شاه را نیز برای انجام فرایند لیبرال سازی تحت فشار قرار داد. اما تردید شاه و نیز مخالفت وی، دولت کارتر را با فاجعه روبه رو ساخت. سرانجام نیروهای رهبری به تقسیم مخالفان پرداختند، بیشتر میانروها از میان آنان هم سنگر شدند و هر گونه سازشی را با طرفداران رژیم رد کردند. در برابر چشمان متعجب شاه و کارتر، مخالفان ایران آهسته آهسته هم چون بهمن روز به روز بزرگ تر و رادیکال تر شدند.

شاه درست مانند سال ۱۹۵۳ (کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) نشان داد که در دوران بحران ناتوان است؛ اما این بار به جای رئیس جمهور، آیزنهاور، ناگزیر بود به موضع بیش از حد محتاط کارتر تکیه کند که در چارچوب محکومیت

تمام و کمال سیا و عملیات پنهانی آن در خارج از ایالات متحده اسیر شده بود و حاضر نبود آن طور که آیزنهاور قبلاً او را نجات داده بود، دست به اقدام بزند. کارتر هم چنین نیک آگاه بود که پس از چندین رسوایی و نیز جنگ ویتنام، امریکا دیگر نمی تواند برای نجات جان رژیم دست به کار شود که شناختی اندک از آن دارد. شاه بدون اجازه و اشنگتن نمی خواست سرکوب خشنی را علیه مخالفان تدارک ببیند. آنچه او می خواست، سهمی بود که کارتر باید در این مسیر خطرناک برعهده می گرفت و اگر اوضاع از کنترل خارج می شد، در امور دخالت می کرد. با این وجود، کارتر هیچ یک را انتخاب نکرد و همه چیز منجر به اصلاحات نیمه تمام و پراکنده و رویدادهایی خشنونت آمیز شد که باعث می شد وقت خریده شود و ویرانی را به تأخیر اندازد.

در پایان ماجرا، شاه تنها کسی نبود که از پیروزی انقلاب در ایران ناراحت بود. در آن زمان کشور، به منبعی مشحون از مشکلات برای کارتر تبدیل شده بود که به شدت در پی فرصت هایش برای انتخاب مجدد ریاست جمهوری بود. موضعی که رهبری در قبال وی گرفته بود، موضع ضدامریکایی یک ایران انقلابی، سرنوشت گروگان ها همگی نتایج غیرمنتظره سقوط شاه بودند و تحمل آن ها بسیار سخت و شدید بود. کارتر پیش از آنکه انتخابات را به رونالد ریگان واگذار کند لب به شکوه می گشاید که «آینده سیاسی من را کسانی بی عقل رقم زدند که در آن سوی دنیا بودند و من کنترلی بر آن ها نداشتم»^[۱۶]

این کتاب مطالعه سیاست خارجی کارتر، شخصیت وی و شاه و چهره های دیگری نظیر سایروس ونس وزیر خارجه، زیبگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی، ویلیام سولویوان سفیر امریکا در ایران و آیت الله خمینی است. گرچه کار بر سر جنبه سیاسی و دیپلماتیک انقلاب متمرکز است، به ویژه از دیدگاه دولت کارتر، توجه مهمی به عوامل دینی، اقتصادی و اجتماعی نیز معطوف شده است. شطرنج سیاسی ایران در ماه های پیش روی پیروزی انقلاب بصیرت پرارزشی از سازوکار سیاست خارجی پسا جنگ ویتنام برای ایالات متحده به ارمغان

می‌آورد. منابع اسلام رادیکال، کشمکش برای دموکراسی رژیم‌های پاسنگو و مسئول در خاورمیانه و نیز عدم توانایی امریکا در مهار تأثیرات رویدادهایی که در منطقه چشم می‌گشایند.

ناکامی امریکا در ایران، فروپاشی قدرت شاه و ظهور یک رژیم انقلابی نه تنها راه ایران را تغییر داد بلکه سیاست خارجی در امریکا و خاورمیانه را نیز عوض کرد. انقلاب ایران چندین مضمون مرتبط با یکدیگر را در هم آمیخت از جمله کشمکش بین سکولارها و اسلامی‌ها، فروپاشی رژیمی قدرتمند و خدایگان محور و پیروان آن و شورش علیه غرب زدگی و نفوذ امریکا در بطن جنگ سرد. رهبر انقلاب و پیروانش هم برای اسلام و هم علیه امپریالیسم امریکا جنگیدند.

انقلاب اسلامی ایران به لطف پیامش که ترکیبی از ایمان، ایده‌های ضدامپریالیستی و عدالت اجتماعی بود، توانست طیف وسیعی از پشتیبانی وسیع مسلمانان را در منطقه به خود جذب کند، به‌ویژه جوانان را. الگوی ایرانی توانست در جنگ سرد راهی سوم بیابد که نه سرمایه‌داری بود و نه کمونیستی. دست‌اندرکاران استعمار غربی از صحنه رخت بر بسته بودند، ولی بسیاری از مسلمانان هنوز احساس می‌کردند که باید دیکتاتوری‌های محلی را سرنگون کنند که از جانب غرب حمایت می‌شدند و نایب آن بودند. انقلاب ایران کنش‌یاری برای اجابت این احساس بود. سرنگونی شاه و تأسیس جمهوری اسلامی سرانجام باعث الهام بخشی یک نسل شد.

به گفته پروفیسور بنجامین باربر^۱ با کنار زدن نظام خدایگان محور در ایران و نبرد با امپریالیسم خارجی بعد از ۱۹۷۹، موج جدید اسلامی سابقه بهتری از خود به عنوان دشمن خود کامه‌ها در منطقه خاورمیانه نسبت به مسلمانان سکولاری که غرب از آن‌ها پشتیبانی می‌کرد، باقی نهاد. گرچه مسلمانان نتوانستند نظام‌های دموکراتیک درستی خلق کنند، ولی مبارزه آنان علیه رهبران فاسد و نظام‌های

قدرت طلب تقریباً دست نخورده باقی ماند.^[۱۷]

هزیمت امریکا در ایران و زلزله ژئوپلیتیک که شاه را به نفع رهبر انقلاب و جمهوری اسلامی از سریر قدرت به زیر کشید، اوضاع جهان را از ۱۹۷۹ دگرگون کرده است. پژواک این تکانه هنوز هم احساس می‌شود. خصومت مداوم امریکا با ایران انقلابی ادامه دارد، سیاست محاصره و عملیات پنهان آن نیز سر جای‌شان هستند. انقلاب ایران ندای انقلابات تغییرمحوری را سر داده است که منطقه و جهان را دگرگون خواهد کرد. این تحرکات باعث درهم ریخته شدن موازنه قوا در خلیج فارس شده است. انقلاب ایران داستان یک زیان است، زبانی به ضرر کنشگران نیابتی امریکا در منطقه و فروپاشی دکترین نیکسون. از سال ۱۹۷۹، واشنگتن به‌طور مکرر سعی داشته است تا خود را با این حقیقت در چارچوب نتایج حاصل تطبیق دهد.

برخی از کتاب‌هایی که اخیراً درباره نقش کارتر در باره انقلاب ایران به رشته تحریر درآمده‌اند، نیم‌نگاهی به وقایع حاضر داشته‌اند و به‌عنوان سلاحی علیه دولت‌های دموکراتی که در ایالات متحده روی کار آمده‌اند، به کار گرفته شده‌اند.^[۱۸] با تأکید و بزرگ‌نمایی شکست‌های کارتر، قصد این کتاب‌ها ارائه «یک جهان‌بینی لیبرال» است که به صورت سلاحی علیه دموکرات‌ها در خصومت سیاسی واشنگتن عمل می‌کند. توصیفی که ما را به سوی رویدادهایی که به تبعید شاه رهنمون کرد و بازگشت پیروزمندانه رهبری رارقم زد، پرده از راز سربه‌مهر یک ناکامی سیاسی برمی‌دارد، داستان شکست سیاستی که هنوز پژواک آن با دشواری‌های سیاسی امریکا در خاورمیانه عجین شده است. با این وجود، در پرتو اسناد تازه و از طبقه‌بندی خارج شده، لازم است که بازگویی آن رویدادها به گونه‌ای پرهیجان و جدی بدون آنکه قصد استفاده ابزاری سیاسی از آن را داشته باشیم برای زمان حاضر صورت گیرد. این کتاب کوششی در آن راستاست تا پژوهشی جامع، بی‌طرفانه و منظم درباره تأثیری ارائه دهد که سیاست‌های کارتر در خلال انقلاب ایران در پرتو منابع آرشیوی تازه کشف و رقم زده‌اند.